

دکتر محمود مهدوی دامغانی
مدرس دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

جلوه‌هایی از عواطف عالی‌هی نبوی در متون تاریخ اسلام

چکیده

منش بسیار پسندیده‌ی حضرت ختمی مرتبت (ص) که برای همگان بهترین سرمشق است از جهات گوناگون در خور بررسی و بهترین دست مایه رستگاری برای پیروان آن نازنین است، و چون در قرآن به حضرتش فرمان داده شده است که «عفو» را مورد توجه قرار دهد، در این مقاله‌ی کوتاه کوشش کرده‌ام چند نمونه از نمودارهای عفو حضرتش بررسی شود و به عمد از منابع کهن و ارزنده‌ی اهل سنت بیشتر بهره برده‌ام، شاید پاسخی کوتاه به برخی از بی‌انصافی‌های مغرضانه باشد.

کلید واژه:

حضرت ختمی مرتبت، زینب دختر پیامبر، ابوالعاص بن ربیع، هبار بن اسود، عکرمه پسر ابوجهل، صفوان پسر أمیه، ابن زبیری، کعب پسر زهیر

مقدمه

هرگاه بخواهی گزینه‌هایی از عواطف و مهرورزی‌های مقام مقدس پیامبر بزرگوار را که درودهای بیکران خداوند متعال به آن حضرت و خاندان گران مایه و یاران راستین او باد، انتخاب کنی به راستی سرگردان و شگفت زده می‌شوی، به ویژه برای نگارش مقاله‌ای در چند صفحه‌ی محدود که سهم هر کس از مجله‌ای وزین می‌شود، و متحیر می‌مانی که سرآغاز نوشته‌ی خود را به کدام ستایش‌های خداوند متعال که به بنده‌ی برگزیده‌ی خویش ارزانی فرموده است، آرایش دهی یا کدام یک از سروده‌های بزرگان ادب عرب و ایرانی را دست مایه‌ی کار خود قرار دهی به ویژه که وجود نازنین حضرتش بی‌نیاز از ستایش خلق است

«و اذا الدرّ زان حُسنَ وجوهٍ کان لِددرٍ حُسنٌ وجِهکَ زینا»

(رک، شرح نهج البلاغه، ۷/۹۱)

و شیخ اجل چه نیکو همین مضمون را سروده است که:

«به زیورها بیاریند وقتی خوب رویان را تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی»
(کلیات سعدی، غزل ۵۰۱، ۵۹۷)

به هر حال رحمت و شفقت نبوی را دست مایه قرار می‌دهم و به دریوزگی از ساحت مقدسش به خود می‌بالم و باز به گفته‌ی شیخ اجل سعدی استناد می‌کنم «که در دریوزگی صوفی گرد اصحاب کرم گردد» (کلیات، ۷۱۱).

در سوره‌ی توبه که به گفته‌ی قتاده و مجاهد آخرین سوره‌ی قرآن است که بر پیامبر (ص) نازل شده است (مجمع البیان، ۷/۱: ۷/۱۶۷) در آیه‌ی یکصد و بیست و نهم چنین آمده است:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ

رحیم»

«بی‌گمان پیامبری از خودتان-از برگزیده‌ترین شما- برای شما آمده است که آن چه شما را به رنج افکند بر او دشوار است بسیار آژمند-به مسلمانی- شماست و نسبت به مؤمنان سخت مهربان و بخشاینده است».

حق تعالی، همین صفت سخت مهربان و بخشاینده بودن را درباره‌ی خویشتن هفت بار در قرآن مجید آورده است و بدیهی است که وجود نازنین نبی مکرم آینه‌ای از صفات خداوند است، در این باره سخن را کوتاه کنم که مقدمه‌ی نوشتار بر اصل مطلب فزونی نیابد و اطناب مُمیل نشود.

عواطف عالی‌هی نبوی نسبت به دشمنان و مشرکان

حضرت زینب دختر نبی معظم به گفته‌ی نسب شناسان نامور سده‌ی دوم هجری، محمدبن سائب کلبی از گفته‌ی ابن عباس بزرگ‌تر دختر پیامبر(ص) است و فرزند دوم ایشان (طبقات، بخش نخست، ۱/۱۸۵). زینب(س) همسر پسر خاله‌ی خویش ابوالعاص بن ربیع بود، پس از بعثت مشرکان قریش به ابوالعاص اصرار کردند که از زینب که مسلمان شده بود، جدا شود و او هرگز نپذیرفت (رک، المعارف، ۱۴۳). این زن و شوهر پسر نداشتند و دختری به نام اُمّامه داشتند که سخت مورد محبت پدر بزرگ بود که نمونه‌های روشن مهرورزی پیامبر(ص) را نسبت به این نوه‌ی محبوبه‌ی خود می‌توان در کتاب‌های کهن و نو بررسی کرد (اعلام النساء، ۱/۱۷۷؛ الاستیعاب در حاشیه اصابه، ۴/۲۴۵) که به راستی نمونه‌ای از عواطف عالی‌هی پیامبر(ص) نسبت به دختران است، هدف در این نوشتار کوتاه نشان دادن جلوه‌هایی از مهرورزی است که به گفته‌ی مولوی

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

پس از هجرت پیامبر(ص) به مدینه، زینب آهنگ پیوستن به پدر و هجرت به مدینه کرد، ابوالعاص در جنگ بدر همراه مشرکان بود و اسیر شد و پس از آن که تن بهای آزادی خود را پرداخت و آن گردن بندی بود که حضرت خدیجه در شب عروسی آن دو به دختر خویش هدیه فرموده بود، پیامبر که دروذهای بی‌کران بر او ارزانی باد به مسلمانان چنین فرمود «اگر خود می‌پسندید و مصلحت می‌بینید، اسیر وابسته به زینب را رها سازید و تن بهای او را باز پس فرستید» مسلمانان از جان و دل پذیرفتند

ابوالعاص را رها کردند و گردن بند زینب را با همو پس فرستادند، پیامبر نخست یاد فرخنده‌ی خدیجه را بازگو و برای او از پیشگاه خداوند طلب رحمت کرد آن گاه به ابوالعاص فرمود تعهد کن که زینب را برای هجرت به مدینه آزاد بگذاری و او پذیرفت و به وعده‌ی خویش وفا کرد که به هر حال او هم نژاده‌ای از نژادگان قریش بود و همنشینی با گل او را هم بسیار خوشبو کرده بود، دقت فرمایید وارستگی و بزرگ منشی رسول خدا تا چه اندازه است، ای کاش در طول تاریخ، زمام داران به روش و سنت عملی رسول خدا بیشتر توجه می‌کردند، تفصیل این موضوع را می‌توان در آثار و منابع بسیار کهن سده‌ی دوم ملاحظه کرد (منازی، ۱۳۰/۱؛ ترجمه، ۹۷).

هنگامی که زینب(س) آماده‌ی رفتن به مدینه شد، برادر شوهرش کنانه پسر ربیع شتری فراهم آورد و بر آن کجاوه نهاد و زینب را در کجاوه نشانند. کمان و تیردان خود را همراه برداشت و در روز روشن زینب را به سوی مدینه برد (تاریخ طبری، ۲۶۹/۲) و چون سران قریش آگاه شدند برای جلوگیری از رفتن زینب به پیشگاه پدر بزرگوارش از پی او و کنانه بیرون رفتند و در منطقه‌ی ذوطوی که نزدیک مکه است آن دو را دریافتند، هتار پسر اسود زودتر از دیگران خود را به کجاوه‌ی زینب رساند و بر کجاوه نیزه زد و زینب را سخت ترساند آن چنان که آن گرامی بانو که باردار بود، فرزند خود را سقط کرد و کودک همان دم درگذشت، و قریش توانستند با گفتگوی مسالمت آمیز کنانه و زینب را به مکه برگردانند (سیره ابن هشام، ۳۰۹/۲؛ سیرت رسول الله، ۵۹۷).

پیامبر(ص) زیدبن حارثه و مردی دیگر از انصار را گسیل داشته و به آن دو فرموده بود در منطقه‌ی بطن یأجج که در هشت میلی مکه است، منتظر بمانند تا زینب را از کنانه بگیرند و او را با خود به مدینه آورند، قریش پس از چند روز موافقت کردند تا زینب در دل شب و بدون آگاه شدن سفلگان به مدینه رود و زیدبن حارثه و مردی که همراهش بود زینب را از برادر شوهرش تحویل گرفتند و به مدینه آمدند، و چون پیامبر(ص) از داستان کشته شدن کودک و آزاری که به زینب رسیده بود، آگاه شد گروهی از جنگجویان را به سوی مکه گسیل داشت و فرمود اگر به هباربن اسود دست یافتید، او را به قصاص خون پسرک بکشید و آن گروه به هتار دست نیافتند و به مدینه برگشتند و هتار هم چنان سرکش و سرگشته بود (شرح نهج البلاغه، ۱۹۴/۱۴).

پس از فتح مکه و پیروزی چشم گیر حضرت ختمی مرتبت(ص) و فراگیر شدن اسلام که به فرموده‌ی خداوند متعال در قرآن «و مردمان را می‌بینی که گروه گروه به این خداوند می‌گروند» (آیه‌ی دوم از سوره‌ی یکصد و دهم) باز هم هتار که محکوم به اعدام بود به گریز خود ادامه داد و مسلمان نشد، سرانجام پس از مدتی هتار خود را پوشیده به مدینه رساند و خود را در معرض دید پیامبر(ص) قرار داد. مردم فریاد برآوردند که ای رسول خدا این هبارین اسود است، فرمود آری او را دیدم، یکی از یاران- برای کشتن او با شتاب برخاست، پیامبر به آن مرد اشاره فرمود که آرام باش و بر جای خود بنشین، هتار پیش آمد و رو به روی پیامبر(ص) ایستاد و چنین گفت، ای پیامبر خدا درود بر تو باد، گواهی می‌دهم که پروردگاری جز خدای یگانه نیست و گواهی می‌دهم که محمد فرستاده‌ی خداوند است، ای رسول خدا از بیم تو از هر سرزمین به سرزمین دیگر می‌گریختم و می‌خواستم به سرزمین‌های غیر عرب بروم ولی بخشش و بزرگواری تو را به یاد آوردم و گذشت تو را از هر کس که از نادانی ارزش والای تو را ندانسته است به خاطر آوردم، ما مشرک بودیم و خدای به وجود تو ما را هدایت کرد و به پای مردی تو از نابودی‌ها رهایی بخشید، اینک از نادانی من و از کارهای ناروای من که به آگاهی تو رسیده است، درگذر، که اینک به گناه و کردار ناپسند خویش اقرار می‌کنم و از تو پوزش خواهم، پیامبر بزرگوار که دروهای خدا بر او و خاندانش باد، فرمود خداوند به تو نیکی فرمود که تو را به اسلام راهنمایی کرد و اسلام گذشته را می‌پوشاند، آری آری که از تو گذشتم و تو را بخشیدم، تفصیل این موضوع را می‌توان با اختلاف‌های لفظی اندک در این کتاب‌ها بررسی کرد (أسدالغابه، ۵۴/۵؛ الاصابه، ۵۹۸/۳) و هم چنین در این باره نوشته‌اند که چون هبار به حضور رسول خدا(ص) آمد، سلمی کنیزک پیامبر(ص) خطاب به هتار گفت، خداوند هیچ چشمی را به تو روشن ندارد و رسول(ص) فرمود، سلمی! آرام و خموش باش که اسلام گناهان پیش از خود را محو می‌کند، درود و هزاران درود به شمار دانش خدا به حضرت ختمی مرتبت و خاندان گرامی‌اش باد.

بلاذری تاریخ نویس گران قدر سده‌ی سوم می‌نویسد: زبیربن عوام می‌گفته است خود پیامبر(ص) را دیدم که پس از خشمی که بر هبار گرفته بود، گویی از او آزرم می‌فرمود و دیدم که همان گونه که هبار از رسول خدا پوزش خواهی می‌کرد، حضرتش

نیز از هبار دلجویی می‌فرمود (شرح نهج البلاغه، ۱۹۵/۱۴) به نقل از بلاذری (انساب الاشراف، ۳۹۸/۱). به راستی که جلوه‌ی رحمت خداوندی در برگزیده‌ترین بنده‌ی خویش است، یادآور این شعر لطیف سعدی در گلستان که چه نیکو سروده است: «کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده است و او شرمسار»

ابوجهل نیز که نام اصلی او عمرو است (جمهره انساب العرب، ۵۴۶) و از سرسخت‌ترین دشمنان رسول خدا شمرده می‌شود، سرانجام در جنگ بدر که خود آتش آن را برافروخته بود، کشته شد. لاشه‌ی او همراه لاشه‌های مشرکان دیگری که در بدر کشته شده بودند در چاه‌های بدر افکنده شد (دلائل النبوه، ۳۵۷/۲)، پسرش عکرمه در دشمنی با پیامبر و مسلمانان بسیار پافشاری می‌کرد او که پس از کشته شدن پدرش از سرشناس‌ترین افراد قبیله‌ی بنی محروم بود در جنگ‌های قریش برای سرکوبی اسلام و مسلمانان همراه بود و در سال هشتم هجرت به هنگام فتح مکه چون می‌دانست محکوم به اعدام و به اصطلاح مهدورالدم است به سرزمین یمن گریخت (الاستیعاب، در حاشیه الاصابه، ۱۴۸/۳). فراموش نشود که در این باره گفته‌های دیگری هم گفته شده است که عکرمه به روز گشوده شدن مکه مسلمان شد و در همان شهر ساکن بود و پیامبر(ص) به هنگام حجه الوداع او را به سرپرستی کارگزاران جمع‌آوری زکات قبیله‌ی هوازن گماشت و به هنگام رحلت نبی مکرم عکرمه در همان مقام بود (طبقات، ۳۲۹/۵).

به دنباله‌ی گفته‌های ابن‌عبدالبرّ در همان کتاب استیعاب باز می‌گردیم که نموداری روشن از مکرمت اخلاق و درسی آموزنده برای همگان است، ابن‌عبدالبرّ می‌گوید: «ام حکیم دختر حارث مخزومی که همسر عکرمه بود خود را به شوهر رساند و او را به حضور پیامبر(ص) آورد، همین که رسول خدا(ص) عکرمه را دید فرمود درود و خوش آمد بر سوار کار مهاجر و عکرمه همان دم مسلمان شد و این موضوع به سال هشتم هجرت و پس از فتح مکه بود، پیامبر(ص) به یاران خود فرمود، اینک عکرمه می‌آید چون او را دیدید مباد که پدرش را دشنام دهید که دشنام دادن مرده مایه‌ی آزار زندگان و بازماندگان است، جان‌ها فدای پیامبر باد که این اخلاق پسندیده، دشمن را چنان دگرگون ساخت که در جنگ اجنادین، نخست از اسب پیاده شد و چندان جنگ کرد که شهید شد و به پیکرش نشانه‌ی هفتاد و چند ضربه نیزه و شمشیر بود.»

ام حکیم همسر عکرمه هم در جنگ یرموک و جنگ مَرَج الصفر (مرغزار زرینه) که از جنگ‌های مسلمانان با رومیان در نواحی سوریه و دمشق است، شرکت داشته است و گفته‌اند با ستون خیمه جنگ می‌کرده است (اعلام النساء، ۲۸۱/۱؛ رک. اسدالغابه، ۵۷۷/۵؛ الاصابه، ۴۴۴/۴).

در منابع بسیار کهن، هیچ کس داستان عکرمه و ام حکیم و برخورد سراسر مهر و دوستی حضرت ختمی مرتبت را نسبت به آن دو به خوبی واقدی در مغازی نیاورده است که خواندن آن خالی از لطف نیست (مغازی، متن عربی، ۸۵۱ و ۸۵۳؛ ترجمه، ۶۵۰ و ۶۵۲)، ابن ابی الحدید هم در شرح خود بر نهج البلاغه بدون هیچ کاستی و فزونی، همین روایت واقدی را آورده است (شرح نهج البلاغه، ۹/۱۸ و ۱۰؛ جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ۱۹۹/۷ و ۲۰۰). می‌خواهم بخش کوتاهی از صحنه‌ی دیدار عکرمه و شرفیابی او را به حضور پیامبر(ص) بیاورم و این نوشتار را با آن بیاریم تا آشکار شود که بردباری و مهرورزی پیامبر رحمت تا چه پایه است؛

«عکرمه گفت گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند یکتا وجود ندارد و تو رسول خدایی، پیامبر فرمود هر چه از من بخواهی که به دیگران داده‌ام به تو خواهم داد، عکرمه گفت من از تو می‌خواهم هر دشمنی ای که نسبت به تو ورزیده‌ام و هر راهی را که برای ستیز با تو پیموده‌ام و هر مقامی را که با تو رویارو می‌شده‌ام و هر سخنی را که در حضور یا غیاب تو گفته‌ام ببخشی و فزون بر آن برای من آمرزش خواهی فرمایی، پیامبر(ص) عرضه داشت پروردگارا هر ستیزی را که نسبت به من روا داشته است و هر مسیری را که برای خاموش کردن پرتو تو پیموده است و هر ناسزا که در مورد من و آبرویم در حضور یا غیاب من گفته است همه را بیامرز، عکرمه گفت بسیار خشنود شدم و در رکاب تو چندان کوشش خواهم کرد تا به شهادت رسم، پیامبر(ص)، همسر عکرمه را با همان عقد نکاح نخستین که داشت در اختیار عکرمه قرار داد.»

خواننده‌ی گرامی توجه داشته باشد که عکرمه هم همان گونه که نوشته شد، هم چون هتاربن اسود به فرمان پیامبر(ص) محکوم به اعدام بود و گفته شده است که پیامبر(ص) فرموده بوده است اگر او را زیر پرده‌ی کعبه هم یافتند، اعدام کنند (عیون الاثر، ۱۷۵/۲).

از دیگر کسانی که از سخت‌ترین دشمنان رسول خدا(ص) شمرده می‌شده و بر کار خود پای می‌فشرده، صفوان بن امیه است. پدرش امیه در جنگ بدر به دست سپاهیان مسلمان کشته شده بود و عمویش اُبیّ در جنگ احد به دست پیامبر(ص) زخمی و سپس از همان زخم کشته شده بود (جمهره انساب العرب، ۱۵۹)، صفوان از مکه به جَدّه، بندر معروف کناره دریای سرخ گریخت و می‌خواست با کشتی به یمن بگریزد، عمیر بن وهب که از خویشاوندان او بود به حضور پیامبر آمد و گفت می‌دانی که صفوان، سالار قوم خویش است، اینک از بیم تو گریخته است تا خود را در دریا افکند، ای رسول خدا که درود حق بر تو باد او را امان بده. پیامبر فرمود او در امان و زینهار است، عمیر گفت چیزی به من بده که نشان امان باشد و صفوان آن را بشناسد، پیامبر(ص) عمامه‌ای را که به هنگام ورود به مکه بر سر داشت به او سپرد، عمیر اندکی پیش از آن که صفوان سوار کشتی شود به او رسید و گفت پدر و مادرم فدای تو باد مباد که خود را نابود سازی که من با امان پیامبر پیش تو آمده‌ام، صفوان گفت از من دور شو و در این باره با من سخن مگو که بیم دارم محمد(ص) مرا بکشد، عمیر گفت او بردبارتر و خردمندتر و گرامی‌تر از این است، سرانجام صفوان با عمیر به حضور پیامبر(ص) برگشت و بدون سلام و بدون آن که مسلمان شود و به اصطلاح شهادت به زبان آورد گفت، عمیر چنین می‌پندارد که تو به من امان داده‌ای؟ فرمود آری راست گفته است. صفوان گفت باید برای مسلمان شدن دو ماه به من مهلت دهی، فرمود چهار ماه مهلت خواهی داشت، او مسلمان شد و پیامبر(ص) همسرش را که پیش از او مسلمان شده بود با همان عقد نخستین در اختیارش گذاشت (سیره ابوالفداء، ۵۸۴/۳ به نقل از ابن اسحاق؛ شرح نهج البلاغه، ۱۱/۱۸ به نقل از واقدی).

یکی دیگر از ستیزگران سرسخت با اسلام و مسلمانان و شخص پیامبر بزرگوار(ص)، عبدالله بن زبیری در گذشته حدود پانزدهم هجری است (الاعلام، ۲۱۸/۴) که در بسیاری از منابع کهن و نو بیشتر به ابن زبیری شناخته می‌شود و با همین عنوان در بسیاری از دائرةالمعارف‌ها معرفی شده است (دانشنامه ایران و اسلام، ۶۰۶/۴) او از خاندان سهم و ساکن مکه بود و پیش از بعثت و اظهار آیین اسلام در ستایش خاندان هاشم شعر می‌سروده است به گونه‌ای که شعر معروف

«عمرو العلاء هشم الثريد لقموه و رجال مکه مسنتون عجاف»

(سیره ابن هشام، ۱۱۱/۱)

را سید مرتضی در امالی خویش به او نسبت داده است (الکامل، مبرّد حاشیه ۲۵۲/۱). خود ابن هشام در حاشیه‌ی همان صفحه نوشته است که: گفته اند این بیت که ستایشی بسیار پسندیده از سروده‌های ابن زبیری است، ولی پس از بعثت به ویژه پس از هجرت پیامبر(ص) و برافروخته شدن آتش جنگ‌های بدر و احد نسبت به مسلمانان و شخص پیامبر(ص) از بد زبانی و سرودن نکوهش‌های ناهنجار فروگذاری نکرد و پس از جنگ بدر درباره‌ی کشته شدگان قریش مرثیه سرود و همراه عمروعاص و تنی چند برای شوراندن قبیله‌های عرب بر ضد پیامبر و مسلمانان میان آنان گسیل شد (ترجمه‌ی مغازی و اقدی، ۱۴۷).

ابن زبیری پس از پیروزی نسبی مشرکان در جنگ احد، قصیده‌ای در پانزده بیت سرود که از کشته شدن بزرگان و دلاوران مسلمان به خود بالیده و در آن خطاب به حسان بن ثابت گفته است که این اشعار آرام بخش دل‌های سوخته‌ی ماست و تشنگی خون خواهی را فرو می‌نشاند (سیره ابن هشام، ۱۴۳/۳؛ سیره ابوالفداء، ۱۱۰/۳) و برخی از ابیات این قصیده مورد استشهاد یزیدبن معاویه تبه‌کار قرار گرفته است و در آن هنگام که سر مطهر امام حسین که دروذهای بی‌کران خداوند بر او باد در مقابل یزید نهاده شد، خطاب به آن سر مقدس و حضار خواند که بحث در این باره خارج از موضوع است (ر.ک. وقف الطّف، ۲۶۸؛ سبط ابن جوزی، تذکره، ۲۶۴؛ الملهوف، ۲۱۴)، هم چنین برای آگاهی بیشتر از دیگر ستیزها و بی ادبی‌های ابن زبیری نسبت به پیامبر(ص) و مسلمانان و آیاتی از قرآن مجید که در این باره نازل شده است می‌توان به مقاله‌ی استاد محترم آقای ناصر گذشته در دائرة المعارف بزرگ اسلامی (۶۱۴-۶۱۶/۳) مراجعه کرد. پس از فتح مکه ابن زبیری از بیم گریخت و خود را به دژ نجران رساند و پناهنده شد، حسان بن ثابت چند شعری سرود و برای او فرستاد و ابن زبیری به مدینه و حضور پیامبر(ص) بازگشت و اقرار به گناه و پوزش خواهی کرد، پیامبر(ص) در پاسخ او فرمود ستایش خدایی را که تو را به مسلمان شدن هدایت فرمود، خدای را ستایشگر و سپاسگزار باش که اسلام گذشته را می‌پوشاند (مغازی، ۸۴۸؛ شرح نهج البلاغه، ۸/۱۸).

رفتار بسیار مهرآمیز رسول خدا با کعب بن زهیر شاعر توانای دوره‌های جاهلی و اسلام که پیامبر(ص) و مسلمانان را سخت آزار داده بود و پیامبر(ص) او را به سبب بدزبانی او نسبت به بانوان مسلمان و بی‌عفتی در مضامین شعر به مرگ تهدید فرمود (الاعلام، ۸۱/۶) و او پس از فتح مکه در حالی که روئند بر چهره بسته بود در مدینه به حضور رسول خدا رسید و قصیده‌ی لامیه‌ی خود را که از شاهکارهای ادب عرب است، سرود و پیامبر(ص) بردی که بر تن داشتند به او بخشیدند، مشروح این برخورد و قصیده و شرح‌ها و ترجمه‌های آن را می‌توان در منابع زیر جستجو کرد (ر.ک، ابن قتیبه، الشعر و الشعراء، ۸۹/۱؛ الاغانی، ۸۲/۱۷؛ الاعلام، ۸۱/۶).

با این همه باید توجه داشت که گذشت و عفو حضرت ختمی مرتبت در مواردی است که مربوط به خود آن بزرگوار است و درباره‌ی حقوق خداوند و حق مردم و دادخواهی برای مظلوم و قصاص قاتلان هرگز گذشت نمی‌فرموده است و البته در کسب رضایت ستم‌دیده از ستمگر و اصلاح میان آنان فروگذار نبوده است، و سلامّ علیه یوم وُلد و یوم یموت و یوم یبعث حیا

بزرگا مردا

«دوستان را کجا کنی محروم علوم انسانی و معارف دینی تو که با دشمن این نظر داری»

فهرست منابع و مأخذ:

- ۱- ابن ابی الحدید. شرح نهج البلاغه. به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم. مصر: ۱۹۶۳م.
- ۲- جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نی. ۱۳۷۴.
- ۳- ابن اثیر، علی بن محمد. اسد الغابه. افست تهران: اسلامیه. بی تا.
- ۴- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی. الاصابه. مصر: ۱۳۲۷ق.
- ۵- ابن حزم، علی بن احمد. جمهره انساب العرب. به کوشش عبدالسلام محمد هارون. مصر: ۱۳۹۱ق.
- ۶- ابن سعد، محمد. الطبقات. به کوشش ادوارد ساخو. بریل: ۱۹۱۲م.
- ۷- ترجمه مهدوی دامغانی. تهران: نشر فرهنگ و اندیشه. ۱۳۸۲.
- ۸- ابن سید الناس، محمد. عیون الاثر. بیروت: دارالمعرفه. بی تا.

- ۹- ابن طاوس، علی الملّهوف. به کوشش فارس تبریزیان حستون. تهران: ۱۳۷۵.
- ۱۰- ابن قتیبه، عبدالله. الشعر و الشعراء. بیروت: دارالشفافه. ۱۹۶۹م.
- ۱۱- ابن هشام، عبدالملک. السیره النبویه. به کوشش مصطفی عبدالواحد. بیروت: ۱۳۹۳ق.
- ۱۲- ابوالفداء، اسماعیل. السیره النبویه. به کوشش مصطفی عبدالواحد. بیروت: ۱۳۹۳ق.
- ۱۳- ابوالفرج اصفهانی، علی. الاغانی. مصر: افست از دارالکتب بی تا.
- ۱۴- ابومخنف، لوط، به یحیی. وقعه الطّف. به کوشش محمد هادی یوسفی غروی. قم: جامعه مدرسان. ۱۳۶۷.
- ۱۵- بلاذری، انساب الاشراف. به کوشش محمد باقر محمودی. بیروت: ۱۹۷۷م.
- ۱۶- بیهقی، احمد. دلائل النبوه. به کوشش عبدالرحمان محمد عثمان. بیروت: ۱۳۸۹ق.
- ۱۷- زرکلی، الاعلام. بیروت: بی تا.
- ۱۸- سبط ابن جوزی. تذکره الخواص. به کوشش سید محمدباقر بحرالموم. تهران: افست از چاپ نجف. بی تا.
- ۱۹- طبرسی، فضل. مجمع البیان. به کوشش سید هاشم رسولی محلاتی. بیروت: ۱۳۷۹ق.
- ۲۰- طبری، محمد. تاریخ الطبری. به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: بی تا.
- ۲۱- طوسی، محمد. تفسیر البیان. به کوشش احمد حبیب قصیر العاملی. نجف: ۱۳۸۵ق.
- ۲۲- فوک، ابن زبیری. دانشنامه ایران و اسلام. تهران: ۱۳۵۶.
- ۲۳- کحاله، عمرضا. اعلام النساء. بیروت: ۱۴۰۴ق.
- ۲۴- گذشته ناصر: ابن زبیری. دائره المعارف بزرگ اسلامی. تهران: ۱۳۶۹.
- ۲۵- میرد، محمد. الکامل. به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم. السید شحانه. مصر: بی تا.
- ۲۶- واقدی، محمد. مغازی. به کوشش مارسدون جونز. قاهره: ۱۹۶۶م.
- ۲۷- همدانی، اسحاق، قاضی ابرقوه. سیرت رسول الله. به کوشش اصغر مهدوی. تهران: ۱۳۶۱.